

پژوهش در تاریخ، سال نهم، شماره ۲۵ و ۲۶، پاییز و زمستان ۱۳۹۸

## سیمای ایران در دوره‌های هلنیستی و اشکانی از نگاه یونان و روم: تثبیت دریافت‌ها و برساخت‌های غرب از شرق

بهرام روشن‌ضمیر<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۱/۰۵

### چکیده

با سقوط هخامنشیان، واجدان و وارثان فرهنگ یونانی به قدرت رسیدند. با این حال بیش از آنکه شاهد جایگزینی آنتی‌تز هلنیستی به جای تز هخامنشی باشیم، با یک سنتز شرقی - غربی روبرویم. در این مقاله به مفهومی بسیار تازه بنیاد در بستر دوره پسا اسکندری با عنوان Persianism یا هخامنشی‌مآبی پرداخته می‌شود. استبداد بی‌رحمانه شرقی، تجمل افسانه‌ای، زن‌صفتی و لذت‌های جنسی مفرط با بهره‌گیری از زنان بی‌شمار، تکرار کلیشه‌های کهنه‌ای است که در تصویر ارائه‌شده رومیان از ایرانیان می‌بینیم. پرسش این است که انگاره رومیان از شرق به ویژه در دوره امپراتوری، تعمدی و ایدئولوژیک بود یا تخیلی و سهوی؟ ظاهراً در آن زمان، لازم بود که نویسندگان به بازنویسی تاریخ شکوهمند گذشته یونان و برساخت دوقطبی یونانی و بربر شرقی دست بزنند. کیکرون، مهم‌ترین اندیشمند روم، نخستین بار اندیشه جدایی شرق و غرب را مطرح کرده و آن را خواست خدایان دانست. او را باید پدر استعاره‌های اورینس (شرقی) و اوکسیدنس (غربی) در تاریخ ذهنیت دانست. دستگاه تبلیغاتی آگوستوس با به‌کارگیری کلیشه‌ها نگاه تبعیض‌آمیز خود نسبت به "اوئکومنه" (جهان متمدن) را تکامل بخشید و "اوربیس آلیوس" (جهان بیگانه) را نسبت به "اوربیس رومانوس" (قلمروی روم) پست و خوار معرفی کرد.

**واژه‌های کلیدی:** تصویر ایران، تاریخ ذهنیت، هخامنشی‌مآبی، آگوستوس، سلوکیان

## ۱. دوره هلنیستی - زیستن در زیر سایه کورش

با فروپاشی شاهنشاهی هخامنشی به سال ۳۳۰ پ.م و پس از مرگ اسکندر به سال ۳۲۱ پ.م، از نظر سیاسی، یکپارچگی جهان هخامنشی از میان رفت و پاره‌های قلمرو پیشین به جنگی خونین پرداختند که به تثبیت سه خاندان مقدونی سلوکی<sup>۱</sup>، بطلمیوسی<sup>۲</sup> و آنتیگونیسی<sup>۳</sup> در آسیا، آفریقا و اروپا انجامید. با وجود درگیری‌های بی‌پایان نظامی و سیاسی، پژوهشگران، دوره پسااسکندر را به دلیل فرهنگ مشترک یونانی فرمانروایان و طبقات بالای این سه قلمرو، دوره یونانی‌مآبی یا دوره هلنیستی<sup>۴</sup> می‌نامند. این دوره با پیروزی‌های روم در نبرد پودنا<sup>۵</sup> به سال ۱۶۸ پ.م، که به چیرگی روم بر اروپا انجامید، سرکوب قیام آزادی خواهانه دولت‌های یونانی به سال ۱۴۸ پ.م، سرنگونی سلوکیان در سوریه به سال ۶۳ پ.م به دست پومپه و نهایتاً نبرد آکتیوم<sup>۶</sup> به سال ۳۱ پ.م، که به پیروزی آگوستوس<sup>۷</sup> بر کلئوپاترای<sup>۸</sup> مصر و مارک آنتونی<sup>۹</sup> و سرنگونی بطلمیوسیان مصر انجامید، روی کاغذ به پایان رسید و همه قلمرو غرب فرات به رومیان لاتین‌زبان رسید. بدین ترتیب از آنجا که سرزمین‌های شرق فرات هم به اشکانیان ایرانی رسیده بود، قدرت سیاسی واجدان فرهنگ هلنیستی و شکوفایی اندیشه یونانی باستانی در همه جا از میان رفت. هرچند در عمل، هلنیسم در شرق فرات - اگرچه محدود و پراکنده - تا رستاخیز ساسانی مقاومت کرد و در غرب فرات این مسیحیت از سده چهارم میلادی بود که توانست آن را بزداید.

1. Seleucids
2. Ptolemies
3. Antigonid

۴. در یونانی دوره کلاسیک به کسی که یونانی‌زبان بود هلنیستس *Ἑλληνιστής* می‌گفتند که به‌ویژه در سده دوم پیش از میلاد در مورد یهودیان یونانی‌زبان به کار می‌رفت. ولی شکل مدرن این مفهوم را یوهان گوستاو درویزن *Johann Gustav Droysen* در میانه سده نوزدهم با عنوان یونانی‌مآب *Hellenistisch*، یونانی‌مآبی *Hellenismus* ابداع کرد. بنگرید به -Martinez-Sève, 2003, "HELLENISM," *Encyclopædia Iranica*, XII/2, pp. 156-164.

5. Pydna
6. Actium
7. Augustus
8. Cleopatra
9. Marcus Antonius

آگاهان تاریخ می‌دانند که منابع کلاسیک ما از دوره هلنیستی، نسبت به دوره پیش و پس از آن، با یک سکنه روبرو می‌شوند. از آنجا که کتاب بابلونیاکا<sup>۱</sup> اثر بروس<sup>۲</sup> به یونانی - که به آنتیوخوس سوتر پیشکش کرده بود- تنها اثر تاریخ‌نگارانه مهم ولی مفقود دوره سلوکی است، از کسین<sup>۳</sup> در سده چهارم پ.م تا پولیبیوس<sup>۴</sup> در سده دوم پ.م با دو قرن سکوت در تاریخ‌نگاری روبرویم. از آنجا که پولیبیوس دوره ۲۶۴-۱۴۶ پ.م را گزارش کرده، برای بررسی دوره اسکندر و سال‌های آغازین عصر هلنیستی باید به کتاب متأخر دیودور سیسیلی (درگذشت ۳۰ پ.م) بنگریم. در یگانه اثر مهم دوره یونانی‌مآبی، یعنی پولیبیوس، هم با توجه به سبک تاریخ پراگماتیک<sup>۵</sup> اش جز با روایاتی خشک و محدود از درگیری اشکانیان با سلوکیان و برخی شنیده‌ها از شهرهای شرق ایران<sup>۶</sup> تصویری از ایران ارائه نشده است. پس برای بررسی سیمای ایران و ایرانیان در دوره هلنیستی به روش و رویکرد دیگری روی می‌آوریم که همانا تاریخ فرهنگی<sup>۶</sup> است.

با سقوط هخامنشیان، اگر نه رقیبان سنتی آنان یعنی یونانیان، ولی واجدان و وارثان فرهنگ یونانی به قدرت رسیدند. با این حال از خود اسکندر مقدونی تا پایان عصر هلنیستی، بیش از آنکه شاهد جایگزینی آنتی‌تری هلنیستی به جای تری هخامنشی باشیم، با یک سنتز شرقی-غربی روبرویم. در واقع همگرایی تمدن‌های شرق نزدیک<sup>۷</sup> و جهان مدیترانه‌ای<sup>۸</sup> از دوره هخامنشی آغاز شده و با حضور انبوه اقوام یونانی و یونانی‌مآب در شرق، این روند شتاب بیشتری یافت؛ به گونه‌ای که تا پیش از رویارویی جدی ساسانیان با روم، که به برپایی نوعی "پرده آهنین"<sup>۹</sup> انجامید، این رویه ادامه داشت. بحث ایرانی‌شدن اسکندر در سپهر فرهنگ و ادب و اندیشه ایرانی (بنگرید به روشن‌ضمیر، ۱۳۹۵) در این مجال نمی‌گنجد. در اینجا به مفهومی بسیار تازه بنیاد در بستر دوره پسااسکندری با عنوان Persianism پرداخته می‌شود.

- 
1. Babyloniaca
  2. Berossus
  3. Polybius
  4. *Pragmatiké Historia*
  5. Transoxania
  6. Cultural History
  7. Near East
  8. Mediterranean World
  9. Iron Curtain

نخستین بار ورسلوویز بود که این اصطلاح را در تقابل با هلنیزم به کار برد (Versluys, 2012; Persianism در زبان تخصصی تاریخ ایران می‌تواند به "ایرانی"، "پارسی" (اهل سرزمین پارس)، "فارسی‌زبان" و البته "هخامنشی" ترجمه شود.<sup>۱</sup> منظور ورسلوویز و همکار او اشتروتمان<sup>۲</sup> در کنفرانس *Persianism in Antiquity*، که در سال ۲۰۱۴ در انستیتو هلندی ترکیه<sup>۳</sup> در استانبول برگزار شد، بیشتر به هخامنشی‌مآبی (خاطره هخامنشی) برمی‌گردد. با این حال به نظر می‌رسد با به‌کارگیری Persianism و نه Achaemenism<sup>۴</sup>، سازندگان و توسعه‌دهندگان این مفهوم فضا را برای بسط ایده به سویی که شاید روزی بتواند در کنار هلنیسم قرار بگیرد - که در آن صورت باید پارسی‌مآبی و شاید حتی ایرانی‌مآبی ترجمه شود - باز گذاشته‌اند.<sup>۵</sup> این را از آنجا می‌توان پی برد که دو سرپرست کنگره در مقدمه خود بر کتاب مجموعه مقالات، سخن را با جمله‌ای از اقبال لاهوری آغاز کرده‌اند که: «فتح ایران نه به گرویدن ایران به اسلام، بلکه به گرویدن اسلام به ایرانی‌مآبی انجامید» (Strootman & Versluys, 2017: 9).<sup>۶</sup> با این حال تأکید شده و باز هم باید تأکید کرد که این هخامنشی‌مآبی (Persianism) با پارسی‌شدن (Persianization)، که نوعی فرهنگ‌پذیری است، تفاوت دارد و مفهوم هخامنشی‌مآبی به فاصله موجود آگاه بوده و آن را حفظ می‌کند (Ibid: 18).

۱. اشتباه‌ها در آثار ترجمه‌ای فارسی در برگردان عنوان Persia و Persian فراوان است. یکی از جالب‌ترین آنها کتاب *Persien Unter Den Ersten Achameniden* رونوشت آلمانی رساله دکتری محمد داندامایف است که به فارسی چنین ترجمه شده: ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی. این اشتباه به سراسر کتاب هم تسری داده شده و هر جا مترجم *Persien* دیده، به ایران برگردانده! درحالی‌که هم عنوان کتاب و هم در بیشتر جاهای آن سخن درباره "سرزمین پارس" در جنوب ایران است.

2. Strootman

3. NIT: Netherlands Institute in Turkey

4. Achaemenism

۵. برای درک بهتر این پیچیدگی بنگرید به مقاله دیونگ در همان کنفرانس که اصلاً نه به هخامنشی‌مآبی که دقیقاً به ایرانی‌بودن *Being Iranian* در آن عصر می‌پردازد (De Jong, 2017, "Being Iranian in Antiquity (at Home and Abroad)", p.50). هر چند او *Persia* را شاهنشاهی هخامنشی می‌گیرد نه سرزمین پارس در قلب ایران. باید توجه داشت که "پرزنیزم" با "ایران‌گرایی"، یعنی همان مفهومی که به نام ایده ایران می‌شناسیم که موضوع آن "ایران بزرگ" یا با تعبیر تاریخی اش "ایران‌شهر" است، تفاوت دارد. نویسندگانی چون ولسکی این ایران‌گرایی را "ایرانیزم" می‌خوانند (ولسکی، ۱۳۸۳: ۱۰).

6. "The conquest of Persia meant not the conversion of Persia to Islam, but the conversion of Islam to Persianism." Cited in Strootman & Versluys, 2017: 9.

بنابر بررسی آنان، هخامنشی‌مآبی در دوره هلنیستی (یونانی‌مآبی) و دوره رومی آغازین شکل گرفت و در عهد باستان نقش مهمی ایفا کرد. "هخامنشی‌مآبی"، چنانکه میلر می‌گوید، از بازسازی افسانه‌ای یک خاطره فرهنگی<sup>۱</sup> گرفته شده است (Miller, 2017: 60). خاطره فرهنگی به نظر اشتروتمان (Strootman, 2017: 177f) یعنی بازسازی تاریخ واقعی به منظوری دیگر.<sup>۲</sup> برای چه؟ کانپا (Canepa, 2017: 201f) پاسخ می‌دهد: "مشروعیت سیاسی"<sup>۳</sup>. لابد خاطره پیشین زنده بوده و لابد فرمانروایی هخامنشیان خوشنام و مشروع جلوه می‌کرده و حتماً هویت فرمانروایان پارسی تا حدودی با هویت بخش‌هایی از مردم یکسان بوده که امکان و ضرورت چنین مشروعیت‌سازی را فراهم آورده است. چرا که به قول کرونه (Crone, 1977: 45)، پادشاهی‌های هلنی از مشروعیت بالذات اصیل برخوردار نبودند (Ibid).

به روایت پولیبیوس (Polybius 5, 43, 1-2)، مهرداد اوپاتر خود را از تبار یکی از همان هفت نفری می‌دانست که مغ<sup>۴</sup> را کشتند. آریان این مهرداد را از نسل شانزدهم داریوش بزرگ می‌دانست (App, *Mith.*, 540). دیودور سیسیلی (Diod. Sic., 31, 19, 1) می‌نویسد آریاراتس پنجم،<sup>۵</sup> فرمانروای کاپادوکیه، آنافاس،<sup>۶</sup> سردودمانش، را یکی از "هفتان"<sup>۷</sup> و خویشاوند کورش بزرگ از راه مادری می‌شناسانده است.

نسب‌بردن به هفتان، شاید تأکیدی بر خاستگاه اشرافی این خاندان‌ها - که خود را جزو یکی از هفت خانواده بزرگ زمین‌دار می‌دانستند - باشد. از خود دوره هخامنشی چنین سرخ‌نویسی نداریم که کسی برای فخرفروشی خود را به یکی از هفتان منتسب کند. هرچند هرودت (Hdt 3, 84) می‌گوید امتیازاتی به آن‌شش نفر در دوره داریوش اعطا شده بود (See Lerouge-Cohen, 2017: 223f).

سرگینکووا و روخاس نشان داده‌اند که احساس تعلق به گذشته هخامنشی در آناتولی بیشتر یک انتخاب فرهنگی بود تا تبار (Sergueenkova & Rojas, 2017: 269f). بنابراین می‌توان گفت اتوریته کوبنده خاندان پادشاهی در خود دوره هخامنشی اجازه این‌گونه نسب‌بردن را نمی‌داده

1. Cultural Memory

2. Strootman, 2017, "Imperial Persianism: Seleukids, Arsakids and Fratarakā".

3. Legitimacy

4. Magus

5. Ariarathes

6. Anaphas

۷. منظور هفت نفری که هم‌پیمان شدند تا مغ را براندازند.

ولی با فقدان قدرت شاهنشاه پارسی در دوره یونانی‌مآبی این زمینه تبلیغاتی فراچنگ آمده است. پس بر خلاف باور لروژ-کوهن، که می‌گوید به دلیل نبود شاهی از آن در منابع شرقی و کهن‌تر، این روایات چیزی نیستند جز یک الگوی ادبی ساختگی رومی در بستری هلنیستی، و (Lerouge-Cohen, 2017: 226) می‌توان به ریشه‌های ایرانی این الگو اندیشید. هرچند باید اذعان داشت که هدف از این نوع تبلیغات سیاسی (پروپاگاندا<sup>۱</sup>) باید بازپس‌گیری یونان اروپایی از اشغال روم بوده باشد (Idem: 230). حتی می‌توان اضافه کرد؛ بازپس‌گیری یونان اروپایی از اشغال روم! نباید فراموش کنیم که با همه تخصصات نظامی و سیاسی و با همه دردناک بودن زخم پیمان "تنگین" شاه - نامور به آنتالکیداس - در ۳۸۷ پ.م برای میهن‌پرستان یونانی، در سپیده دم خیزش مقدونیه، - به قول فیلوسترآتوس<sup>۲</sup> - دست کم نیمی از نیروهای سیاسی آتن هوادار هخامنشیان به شمار می‌آمدند؛ که دموستن<sup>۳</sup>، خطیب سرشناس، در رأس این گروه قرار داشت (See Almagor, 2017: 327f). دموستن ایران دوست نبود بلکه خطر مقدونیه را جدی‌تر می‌دید و صلاح می‌دانست که یونانیان برای زدودن بحران سیاسی موجود به "شاه بزرگ" نزدیک شوند.<sup>۴</sup> پس چنگ انداختن به خاطر هخامنشی - به شکلی پراگماتیستی مانند دموستن - برای رویارویی با یک قدرت اروپایی می‌توانسته راهکاری یونانی هم باشد.

باید دقت داشت که اگر درک هخامنشی‌مآبی بخواهد در نقد اهمیت هلنیسم یا یونانی‌مآبی به کار رود نباید به همان افراطی بیفتد که یونان-محورها به‌ویژه تا اواخر سده نوزدهم می‌افتادند. یکی از این متدهای نابجا را دیونگ در مسئله هویت‌شناسی کماگنه<sup>۵</sup> چنین بیان می‌دارد: «ترجمه ناشناخته به شناخته با پیوند دادنش به پدیده‌های موازی با هدف قرار دادنش در یک "زده"». منظور آنکه آنتیوخوس یکم، شاه کماگنه، در واقع به هر دو تبار هخامنشی و سلوکی خود افتخار می‌کرد (Strootman, 2017: 178).

1. Propaganda

2. Philostratos, VS 507

3. Demosthenes

۴. از سردارانی که در سپاه هخامنشی بر ضد مقدونیان جنگیدند؛ چون لاکراتس، منتور و ممنون هم آگاهییم. بنگرید به بنگسون، ۱۳۸۸: ۳۷۱.

5. Commagene

هویت تبلیغاتی ارواندی‌های کماگنه و سوفنه<sup>۲</sup>، آریاراتی‌های کاپادوکیه، مهردادای‌های پونت، ترکیبی از یونانی‌مآبی و Persianism بود (Lerouge-Cohen, 2017: 224). اگر به تبار دورگه مقدونی-ایرانی سلوکیان پس از سلوکوس و لقب "یونان دوست"<sup>۳</sup> در سکه‌های اشکانیان ایران دوست<sup>۴</sup> و اصلاً در آن همه ایرانی‌مآبی اسکندر تأمل کنیم، آنگاه شاید بتوانیم در ذهن خود به تعادلی در وزن‌دهی به قدرت خاطرۀ هخامنشیان و نفوذ فرهنگ ایران در برابر سلطۀ فرهنگی موجود یونانی‌مآبی و همچنین نفوذ سیاسی-نظامی روزافزون لژیون‌های رومی برسیم. به نظر می‌رسد مسیر از آنجا آغاز می‌گردد که از نگاه صفر و یکی به فرهنگ ناستوار دوره پسا‌هخامنشی پرهیز کنیم و بپذیریم که نه فقط این فرهنگ‌ها صرفاً یونانی یا صرفاً شرقی نبودند، بلکه خود یونانی‌مآبی هم کاملاً غربی یا یونانی نبود و البته هخامنشی‌مآبی هم نمی‌توانست کاملاً شرقی و ایرانی باشد. فرجام سخن درباره سیمای ایران در عصر پسا‌هخامنشی را از فودن نقل می‌کنم که: «بخش بزرگی در تاریخ عهد باستان پسا‌هخامنشی می‌تواند به زیبایی چنین فرموله شود: زیستن در زیر سایه کورش» (Fowden, 1993: 3-4).

## ۲. دوره اشکانی (خوش‌پوش شرقی، دوست و دشمن روم)

با پیروزی روم در جنگ آخابی<sup>۵</sup> به سال ۱۴۶ پ.م و چیرگی بر یونان، تمدن جنگ‌سالار لاتینی‌ها فرهنگ و هنر و ادب یونانی را بیش از پیش از آن خود کرد. در جریان همان جنگ بود که پولیبیوس به اسارت به رم برده و همین پولیبیوس نخستین تاریخ‌نگار روم شد. تا آن‌که

1. Eruandids or Orontids

2. Sophene

3. Philhellen

۴. برای درک عمق ایران‌گرایی اشکانیان در برابر یونان‌مآبی سطحی شاه، بنگرید به ولسکی، ۱۳۸۳: ۱۱۲ به بعد.

5. Achaean War

در سده یکم پ.م دیودور، لیوی<sup>۱</sup> و پومپه تروگوس<sup>۲</sup>، سپس پلوتارک<sup>۳</sup>، پلینی<sup>۴</sup>، آریان<sup>۵</sup>، فلاویوس یوسفوس و تاکیتوس<sup>۶</sup> در دوره امپراتوری، تاریخ‌نگاری را به اوج رساندند. به نظر اشنايدر (Schneider, 2007: 60)، رومی‌ها، به دلیل فقر اطلاعاتی از اشکانیان، آنچه از هخامنشیان، اسکندر و سلوکیان می‌دانستند را به عنوان مواد اولیه جهت بازسازی پازلی از رقیبان شرقی خود مورد بهره‌برداری قرار دادند. استبداد بی‌رحمانه شرقی، تجمل افسانه‌ای، زن‌صفتی و لذت‌های جنسی مفرط با بهره‌گیری از زنان بی‌شمار تکرار کلیشه‌های کهنه‌ای است که در آثار تاریخی این دوره می‌بینیم. ولی این بخش ساده و سهوی قضیه است. در ادامه خواهیم دید که درک رومی بیشتر تعمدی و ایدئولوژیک به نظر می‌رسد تا تخیلی و سهوی. برخورد با سیمای ایران و ایرانیان در این دوره تا اندازه زیادی ناشی از یک کامیابی و یک ناکامی لژیونرها است. کامیابی در چیرگی بر شرق جهان مدیترانه‌ای (آناتولی، سوریه، فلسطین) و سرکوب کامل فرمانروایی‌های دورگه یونانی-ایرانی (دورگه فرهنگی چنانکه در بخش پیشین بررسی شد) چون سلوکیان و مهرداد‌ی‌ها و ... و سپس ناکامی در رد شدن از فرات که به شکست تاریخی دو سردار بزرگ رومی، کراسوس در نبرد حران<sup>۷</sup> (۵۳ پ.م) و مارک آنتونی در لشکرکشی پرتلفات و بی‌نتیجه‌اش به ارمنستان (۳۶ پ.م)، انجامید. بدین ترتیب در دوره آگوستوس، امپراتوری روم به درک واقعیت تدافعی اشکانیان نائل شد و فرصت را غنیمت شمرد تا با «صلح رومی»<sup>۸</sup> به جای ماجراجویی در بخش ناشناخته‌تر شرق (فراتر از فرات) به تثبیت سلطه روم در شرق مدیترانه و تلفیق هر چه بیشتر سیاست و حقوق رومی با فلسفه و ادبیات یونانی بپردازد. تاریخ‌نگاری یونانی<sup>۹</sup> و لاتینی<sup>۱۰</sup> این دوره را باید در این بستر تاریخی خواند و درک کرد. در این دوره هویت هلنی، که پیش از این یکبار برای رویارویی با خطر پارسی به

1. Livy
2. Pompeius Trogus
3. Plutarch
4. Pliny
5. Arrian
6. Tacitus
7. Carrhae or Harran
8. Pax Romana

۹. دیودور، استرابن، پومپه تروگوس، پلوتارک، آریان، فلاویوس یوسفوس، آپیان و ....

۱۰. لیوی، کوئینتوس کرتیوس، پلینی و تاکیتوس.



صورت خالص و سپس در دوره پساهاخامنشی به صورت هلنیستی (یونانی مآبانه) تولید شده بود، همچنان از همان خاطره دور تغذیه می شد.

در دوره امپراتوری روم، لازم بود که نویسندگان به بازنویسی تاریخ شکوهمند گذشته یونان و بر ساخت دوقطبی یونانی و بربر شرقی دست بزنند. چنانکه آلمگور توجه کرده (Almagor, 2017: 328)، اگر تاریخ نگاران دوره کلاسیک از مادگرایی<sup>۱</sup> (ایران گرایی) در میانه جنگ ها با هاخامنشیان گفته بودند، اکنون نویسندگان دوره امپراتوری این گرایش را پارس گرایی (Persism) نام گذاری کردند.<sup>۲</sup> در این دوره پلوتارک، که یک یونانی پان هلنیست<sup>۳</sup> بود، یونانیانی چون هرودت را به بربردوستی (فیلوباروس<sup>۴</sup>) متهم کرد (Plut, Arist, 18.6-7, Them, 7.2, 21.7, Ages, 23.2, Art, 22). به نظر می رسد آنچه پلوتارک بربردوستی (شرقی دوستی) هرودت می نامد ناشی از تفاوت نسبتاً زیاد سیمای شرق در دوره امپراتوری روم با سیمای ارائه شده توسط هرودت در یونان عصر کلاسیک است؛ چرا که شرق شناسی یونانی - چنانکه در بیان سانچیزی-ویردنبورخ دیدیم- در هرودت هنوز ناپایدار بود و با آثار سپسین، چون پرسیکای کتسیاس و فصل آخر کورش نامه<sup>۵</sup> کسین، تثبیت شد و تکرار پر شمار آن در دوره های دیگر به پذیرش "ایده شرق" در جهان یونانی-رومی انجامید.

ظاهراً اندیشمندان امپراتوری روم به ضعف های جهان هلنی (یونان کلاسیک) و جهان هلنیستی (یونانی مآب) در برابر شرق آگاه بودند. به گفته کرونه: «فلسفه یونانی آیین اصلاح شده ای از مذهب یونانی نبود و نه می خواست و نه می توانست از یونانیان ملتی فیلسوف بسازد. بنابراین هرچه قدر که کیش زردشتی یک ملت بر ساخت، هلنیسم تنها یک طبقه نخبه فرهنگی شهروند جهانی برپا کرد» (Crone, 1977: 44). دین یونانی دین مرد (روحانی) - به آن معنی که در مذاهب می شناسیم - نداشت و از این رو، بر خلاف دین ایرانی، فاقد اندیشه ملی بود و فیلسوفان یونانی هم چنانکه کرونه تذکر می دهد نتوانستند جانشین روحانیت ملی و مردمی بشوند. نتیجه این شد که اندیشه یونانی محدود به بستر زندگی در دولت شهر (و نه کشور) ماند. بر این اساس حتی پادشاهی های دوره هلنیستی هم به حکومت های ملی راستین

1. Medism see Hdt, VIII, 144.

۲. بسامد پارس در برابر ماد، به معنای ایرانی، در دوره امپراتوری بسیار بیشتر از دوره کلاسیک می گردد.

3. Pan-Hellenic

4. *φιλοβάρβαρος*

برکشیده نشدند. در میان یونانیان قلمروهای هلنیستی، مثلاً سلوکیان با بطلمیوسی‌ها، خبری از احساس ملی نبود و شهروندان پولیس در این دوره نه شهروندان یونان که شهروندان جهان بودند (Idem: 44-45). این در حالی بود که جمهوری روم، با ساختار سیاسی استوار خود، تا دوره جنگ‌های داخلی و حکومت‌های سه‌گانه<sup>۱</sup> به سادگی به توسعه مفهوم شهروندی روم می‌پرداخت.<sup>۲</sup> اما با ظهور امپراتوری در دوره آگوستوس، نوبت به چرخشی بزرگ رسید: امپراتوری روم، با به‌کارگیری کلیشه‌ها، نگاه تبعیض‌آمیز خود نسبت به "اویکومنه" (جهان متمدن) را تکامل بخشید. این کار به آنچه مأموریت برای متمدن کردن بشر با هدف آوردن قانون و صلح برای کل جهان خوانده می‌شد مشروعیت می‌داد. به قول وود، این میراث هلنی برای رومی‌ها در مأموریتی که پلوتارک برای اسکندر مقدونی در نظر می‌گیرد، دیده می‌شود (Wood, 2010: 4).

چنانکه ویلیامز و فریل می‌گویند، شهریاری مطلق آگوستوس با القاب اتوکراتور<sup>۳</sup> و شاه<sup>۴</sup> نوعی پادشاهی الهی بود که ریشه‌هایش به دوره هلنیستی و اسکندر بر می‌گشت (Williams & Friell, 2000: 158) که خودش برداشت و تقلیدی از سنت شرق نزدیک بود. حال آنکه آگوستوس و پیش از او جولیس سزار رسماً وجهه مردم‌گرایانه<sup>۵</sup> جمهوری پیشین را کنار نگذاشتند، بلکه تقویت کردند. این سنتز از شرق و غرب، از یونانی‌مآبی و هخامنشی‌گرایی، از وجهه همیشه پیروزمند روم و هم‌زمان از صلح رومی، در کارخانه ایدئولوژی‌ساز امپراتوری آگوستوس و جانشینانش، آفریده شد.

چنانکه آماغور اشاره می‌کند (Almagor, 2017: 340)، اصطلاح "بالا"<sup>۶</sup> که در دوره یونان کلاسیک برای رفتن به سوی ایران به کار می‌رفت،<sup>۷</sup> در دوره امپراتوری، از سوی پلوتارک برای

---

#### 1. *Triumvirate*

۲. در ایدئولوژی روم، هر غیر رومی می‌توانست، با پذیرش تابعیت و قوانین روم، رومی شود و هم‌زمان هویت فرهنگی خود را حفظ کند: Woolf, 1994: 116-143.

#### 3. *Autokrator*

#### 4. *Basileus*

#### 5. *Populism*

#### 6. *ἄνω*

۷. *Anabasis* آناباسیس به معنای راهپیمایی صعودی (به سمت ارتفاعات) است. که کسینفن برای لشکرکشی کورش کوچک و یونانیان همراهش به کار برد و سپس آریان، به تقلید از کسینفن، برای لشکرکشی اسکندر.

رفتن به سوی رم استفاده شد. ایران جهانِ دیگر "اوربیس آلترا" یا جهانِ بیگانه "اوربیس آلیوس"<sup>۲</sup> جایی ناشناخته بود که در برابر جهانِ رومی "اوربیس رومانوس"<sup>۳</sup> به عنوان قطب فرهنگی در دستگاه تبلیغاتی آگوستوس معرفی می‌شد.

کیکرون<sup>۴</sup> مهم‌ترین اندیشمند روم در پایان دوره جمهوری نخستین بار اندیشه جدایی شرق و غرب را مطرح کرد و آن را خواستِ خدایان دانست (Cicero, De natura deorum, 2.164-165). اوست که بهره‌گیری از استعاره‌های اورینس (شرقی) و اوکسیدنس (غربی) را سکه زد.<sup>۵</sup> در واقع پس از تقسیم هرودتی جهان به یونانی و دیگری بربر<sup>۶</sup>، گام دوم به دست کیکرون انجام گرفت: دیگری شرقی!<sup>۷</sup>

خطیب رومی لابد می‌دانست که تمدن روم اساساً برآمده از فرهنگ‌های غیر رومی، که پیوندهای تنگاتنگی با شرق داشتند، بود. پس باید تصویری کلیشه‌ای و متفاوت از بیگانگان غیر رومی ارائه می‌شد که شنایدر (Schneider, 2007: 50f) با استادی تمام آن را با عنوان "گفتمان دیگری غیر رومی"<sup>۸</sup> بررسی و تحلیل کرده است. شنایدر بر آثار هنری شامل نقوشی از پارتی‌ها، پارسی‌ها و تروجان‌ها<sup>۹</sup> در "عصر طلایی روم"<sup>۱۰</sup> تمرکز کرده است. نخست باید توجه کنیم که شکاف قومی میان پارت و پارس در دوره اشکانی در چشمان رومی وجود نداشت. کیکرون (Cicero, Oratio de Domo Sua 60; Cicero, Oratio de Haruspicum Responsis 28)، ویرژیل (Vergil, Georgica 5.211 "Medus", 5.290 "Persidis", Horace, Carmina 1.2.22 (Persae), 1.21.15 (Persas), 3.5.4 "Persis", 3.9.4 "Persarum", 4.15.23 "Persae"; 1.2.51 "Medos", 1.27.5 "Medus", 1.29.4 "Medo", 1.3.1 "Persicos", 2.1.31 "Medis", 2.9.21 "Medum", 2.16.6 "Medi", 3.3.44 "Medis"; 3.5.9 "Medo"; 3.8.19 "Medus", 4.14.42 "Medus") و اووید ("Medus" Ovid; Tristia 5.3.23 "Persidaque") کشور و مردمان کشور رقیب شرقی

1. *Orbis Alter*

2. *Orbis Alius*

3. *Orbis Romanus*

4. Cicero

۵. البته به نظر وود این آتن قرن پنجم پ.م بود که فلسفه برده‌بودن طبیعی بربرها را جا انداخت (Wood, 2010: 3).

6. Barbarian Other

7. Oriental Other

8. Discourse of the non-Roman Other

9. Trojans

۱۰. اصطلاح خودخوانده‌ای که آگوستوس به سال ۱۷ پ.م اعلام کرد: See Schneider: 54.

خود را با نام‌هایی تاریخی چون مادها، پارسیان (و گاه هخامنشیان) یاد می‌کردند. ساده آن که رومی، رومی است و شرقی، شرقی.

در نقوش رومی این دوره، جامه، چهره، مدل مو و چگونگی ایستادن شرقی - یا به بیان سیاسی؛ پارتی - کاملاً هوشمندانه طراحی شده است. پارتی با شلوار بلند، تونیک یقه‌هفت، آستین بلند، کمربند و کفش نرم با واقعیت پارت‌ها نزدیکی زیادی دارد (Schneider: 53-4). وجود شمش طلا در نقش‌ها نمادی از ثروت افسانه‌ای شرق است. نکته بسیار مهم آن است که این پارتی پیشکش‌کننده طلا لزوماً دشمن شکست خورده نیست، بلکه می‌تواند یک خدمت‌کار برده شیک‌پوش نزد ارباب رومی خود باشد (Ibid: 58). آگوستوس یکبار، در یک میدان نمایش سیرک، گروگان‌های پارتی خود، این "خوش‌پوش‌های شرقی"، را در جایی نزدیک به خود نشانده و آنان را به حُضار نمایش می‌داد (Suetonius, *vita Augusti* 43.4).

سیمای پارتیان جوان و زیبا با لباس فاخر و رنگ‌های تند که درفش‌های عقاب‌نشان لژیون‌های رومی را، در حالی که الهه پیروزی بر فراز آنها در پرواز است، پیشکش می‌کنند گل‌سرسبد آثار هنری پروپاگاندایی آگوستوس به شمار می‌رود (Schneider: 61). تصویری دیگر، یک برده طبقة اشرافی از شرق را نشان می‌دهد که جوان و زیباست، با صورتی اصلاح‌شده و پوشش شرقی (Ibid: 61-62). اما یک معما در اینجا خودنمایی می‌کند: گانیمت،<sup>۱</sup> اسطوره شراب‌دار تروجان، از نیاکان رومی‌ها به شمار می‌آید ولی در تصویرسازی پارت‌های شراب‌دار در رم، ویژگی‌های او بازتولید می‌شد (Ibid: 64). می‌دانیم که رومیان باور داشتند که آنان بودند که تمدن تروا را، پس از نابودی به دست یونانیان، در کنار رود تیبر<sup>۲</sup> در ایتالیا دوباره بنا نهاده‌اند (Ball, 2000: 450). در سکه‌های دوره جمهوری، روما،<sup>۳</sup> ایزدبانوی رم، کلاه فریگی دارد که به همین ریشه تروجانی در ذهنیت رومی‌ها اشاره دارد.<sup>۴</sup> در نقش‌های پارتی روم هم فرد شرقی گاهی با کلاه فریگی<sup>۵</sup> ظاهر می‌شود که ما را به یاد نقش میتراس با پوشش شرقی‌اش هم

1. Ganymede

2. Tiber

3. Roma

۴. به تصویرکشیدن تروجان‌ها در رم به سده چهارم پ.م برمی‌گردد: Rose, 2002: 331-342.

5. Phrygia Cap see Schneider: 58

می‌اندازد.<sup>۱</sup> بلاخره شرق دشمن غرب بود یا ریشه اساطیری آن؟ اگر روم ادامه تروا بود، پس بر پایه همین چارچوب تبلیغاتی، ایران اشکانی خود تروا بود. به نظر اشنایدر (Schneider: 65) این بیان روشی برای ارائه نیمه شرقی هویت چندفرهنگی روم بود. ولی همه چیز نباید در همین تحلیل خلاصه گردد. در نگاه نخست، چنین کارِ دولبه‌ای خطرناک به نظر می‌رسد. اگر دو رقیب، در عین دشمنی، برادران یکدیگر باشند، نه فقط یکی که هر دوی آنها مشروعیت خواهند داشت که بر سرزمین دیگری دست بیندازند. آنچه جالب است و اشنایدر به آن نپرداخته این است که در تاریخ ملی ایرانیان، که شاید در همین دوره اشکانی نسخه‌های ابتدایی آن در حال شکل گرفتن بوده (یارشاطر، ۱۳۹۲، ۱/۳: ۵۰۲-۵۰۲ و ۵۴۸ و ۵۶۹-۵۷۰)، دودمان‌های شهریارِ ایران در مرکز، توران در شرق و سلم در غرب (یعنی روم) خاستگاه تباری مشترک داشته و برادر و برادرزادگان یکدیگرند. تروا در غرب آسیای صغیر در زمان آگوستوس در تصرف کامل روم بود و فرمانروایی‌های دوره ایرانی-یونانی کاملاً برافتاده بودند. باید بررسی کرد که چه لزومی داشت تا تروجان اساطیری و فریگیه تا این اندازه در تبلیغات برجسته شود که گرمانیکوس، برادرزاده امپراتور، در وصفش و بر ضد یونان چنین بسراید:<sup>۲</sup>

ای فرزندانِ مارس، ای هکتور، مدفون در ژرفای خاک

(اگر که بتوانید شنیدن سخنان مرا)

باز نفس بکشید که خون خواهی برای مرده‌ریگ شما ظهور کرده است

کسی که تا همیشه آوازه سرزمین پدری تان را سرفراز می‌دارد

آگاه باشید که ایلیوم بر جسته برمی‌خیزد و تباری از مردمان را دربر می‌گیرد

اگر نه به بلندپایگی تو ای مارس! ولی از دوستدارانت

ای هکتور! به آشیل بگو که فداییانش یکایک مرده‌اند

و بگو که یونان به زیر چیرگی فرزندان والای آن‌آس رفته است<sup>۳</sup>

۱. پوشش شرقی میتررا در روم نباید باعث تصورات افراطی شود. نگارنده این رساله در جای دیگری مسئله مهرپرستی در ایران آن دوره را بررسی کرده است. بنگرید به روشن ضمیر، ۱۳۹۵.

۲. Schneider: 70. او به هنگام دیدار از ایلیوم - تروا در ۱۸ پ.م این شعر را سرود.

3. Descendant of Mars, Hector, under the deep(est) earth/(if you can but hear my words)/breathe again, since an avenger has come to you as heir/who may forever enhance the fame of your fatherland/Behold! Renowned Ilium rises again, a race inhabits her/inferior to you, Mars, but

بنابر داستان‌ها، آنه‌آس،<sup>۱</sup> فرزند آنشیز پهلوان تروجان، پس از نابودی ایلیم (تروآ) به دست یونانیان به ایتالیا گریخت. منظومه آنه‌آس به دست ویرژیل، شاعر بلندپایه روم، به لاتین سروده شد. ویرژیل را باید هومر روم دانست. با این تفاوت که حماسه او کاملاً هوشمندانه و هدفمند برای تحکیم بنیادهای دولت مستقر آگوستوس سروده شده است تا رومیان به تروجانیان پیوند بخورند.

دو پیشنهاد برای چرایی این پروپاگاندای آگوستوس به ذهن می‌رسد: نخست اینکه در آن زمان هنوز مردمان آناتولی روم را اشغال‌گر می‌دانستند و چشم امید به اشکانیان داشتند. پس تبلیغات آگوستی، به مثابه جانشین‌ه‌خامنشی‌گرایی، ارائه شد. حتی شاید بتوان این حرکت را آنتی‌تزی بر ضد تبلیغات ایرانی دانست تا میراث تروآ را مصادره کند. می‌دانیم که در زمان پادشاهی اُرد دوم<sup>۲</sup> و شاهزاده پاکر<sup>۳</sup> (سالهای ۴۰-۳۸ پ.م) اشکانیان تا سوریه و فلسطین و حدود آناتولی پیش آمده بودند. چون به همراهی یهودیان با آنان آگاهیم (بیوار، ۱۳۹۲، ۱/۳: ۱۵۷)، می‌توانیم به همراهی اقوام دیگر نیز بیندیشیم. از آنجا که ظاهراً خشایارشا به هنگام حمله به یونان به تروآ ادای احترام کرده بود، می‌توانیم حدس بزنیم که دولت اشکانی هم از این تبلیغات مشروعیت‌ساز برای فرمانروایی بر آناتولی بهره برده بود.

دومین احتمال این است که روم از طریق یکسان‌پنداری پارت‌ها با فریگی‌ها و تروجان‌ها صرفاً به دنبال ارائه یک پیروزی کاذب و پوشالی بود. یعنی آگوستوس ترجیح داد، به جای تسخیر واقعی پارت که کراسوس و آنتونی را به نابودی کشانده بود، به شکل ذهنی و مجازی آن را فتح کند؛ یعنی چون هویت پارتی و فریگیایی یکسان نمایانده می‌شد، با توجه به یکسانی تروآ و فریگیه، چنین وانمود می‌شد که پارت‌ها همان تروجان‌ها هستند و تمدن تروآ هم متعلق به روم است.

هرچه بود، خروجی پروپاگاندای آگوستوس این شد که روم، در عین بهره‌گیری و مصادره به مطلوب قدرت فرهنگی و فلسفی و تاریخی یونان، نماینده تروآ و دشمن سیاسی یونان لقب گرفته و آنگاه همین تروآ با "اوربیس آلیوس"، یعنی شرق غیر رومی، پیوند می‌خورد تا آسان‌تر

---

nevertheless a friend of Mars/Hector, tell Achilles that all the Myrmidons have perished/and that Thessaly is under the sway of the great descendants of Aeneas

1. Aeneas
2. Orodes II
3. Pacorus

بتوان امپریالیسم رومی را نظریه‌پردازی کرد؛ بدین ترتیب که اصلاً در "اویکومنه"، یا جهان متمدن، چیزی بیرون از روم نمی‌تواند وجود داشته باشد.

اما ایران اشکانی در همین زمان چه می‌کرد؟ آیا فرهاد چهارم نمی‌دانست که پس‌دادن درفش‌های لژیونی، که او و نیاکانش از نبردهای پیروزمندانه پیشین گرفته بودند، در امپراتوری نوحاسته روم به مثابه یک پیروزی بزرگ جشن گرفته شده و به مناسبت آن بناهایی توهین‌آمیز ساخته خواهد شد، به گونه‌ای که پارت‌ها در نقش حمل‌کنندگان پایه‌ستون‌های روم به تصویر کشیده می‌شوند (Schneider: 71)؟ اشکانیان در ازایش چه به دست آوردند؟ ما چیزی نمی‌دانیم و ندانستن به معنی نبودن نیست. هرچه باشد، ظاهراً روم متأخر اسطوره شخصیت خود را از دوره آگوستوس شکل داد. شخصیتی که هم غربی بود، هم شرقی (از نسل تروا) و هم جهانی (Ball, 2000: 7 & 450; Schneider: 76) یا به بیان اشنایدر (Schneider: 79)، روم شرق را، همان اندازه که دشمن خود می‌دانست، دوست هم می‌پنداشت.

### نتیجه

در دوره هلنیستی پس از اسکندر، با وجود چیرگی سیاسی یونانی‌مآب‌ها در شرق، می‌توان به روشنی نفوذ هرچه بیشتر شرقیت و آنچه اخیراً Persianism یا هخامنشی‌مآبی خوانده می‌شود را در قلمرو پیشین هخامنشی دید. با این همه اگر بخواهیم هخامنشی‌مآبی را در نقد یونانی‌مآبی به کار ببریم نباید مانند یونان-محورها به افراط روی آوریم. بهره‌گیری از خاطره هخامنشی برای مشروعیت‌سازی سیاسی در این دوره را باید در تعادل با یونانی‌مآبی و همچنین با رشد روزافزون رومیان درک کرد.

در دوره اشکانی، رومی‌ها، به دلیل فقر اطلاعاتی از اشکانیان، مصالح آنچه از هخامنشیان، اسکندر و سلوکیان می‌دانستند را جهت بازسازی تصویر مورد نظرشان از شرق به کار گرفتند. استبداد بی‌رحمانه شرقی، تجمل افسانه‌ای، زن‌صفتی و لذت‌های جنسی مفرط با بهره‌گیری از زنان بی‌شمار تکرار کلیشه‌های کهنه‌ای است که در آثار تاریخی این دوره دیده می‌شود. با این حال این بخش سهوی قضیه است. از اواخر دوره جمهوری و به‌ویژه در دوره امپراتور آگوستوس (۲۴ پ.م) دوباره راهکار قطبی‌کردن شرق ناشناخته یا به بیان خودشان اوربیس آلیوس در برابر غرب متمدن یا اوربیس رومانوس و بهره‌جویی از دوگانة پارس-پارت در برابر یونانی-رومی جدی شد.

روم آگوستوس، که رسماً خود را میراث‌خوار تمدن تروا و رقیب تمدن یونان می‌خواند، در اقتباس از فرهنگ یونانی هیچ کم نگذاشت و به‌ویژه با به‌تصویرکشیدن شرقیان و پارتیان به سبک و سیاق مردمان فریگی و میسیه و تروجان‌ها به ترویج پروپاگاندا‌ی رسمی خود پرداخت. "خوش‌پوش شرقی" سفیری پیشکش‌کننده هدیه و خراج یا خدمت‌گذار و برده‌ای خوش‌سیما یا مردی بود که ستون‌های کاخ امپراتوری را بر دوش گرفته. بدین ترتیب نه تنها روم برای فرمانروایی بر آسیای صغیر و قلمرو شرقی روم (جهان هخامنشی پیشین) مشروع جلوه داده شد، بلکه در قالب پکس رومانا (صلح رومی) فرمانروایی روم بر اویکومنه یا ربع مسکون نیز اعلان شد.

پرداختن مفصل به تاریخ اسکندر در اواخر سده یکم پ.م تا سده دوم میلادی را هم باید در همین چارچوب دید. با این‌همه توسعه فرهنگ شرق به سوی غرب - که از دوره هخامنشی آغاز شده بود - هرگز متوقف نشد. اندیشه شهریاری مطلق آگوستوس، با القاب اتوکراتور و شاه، نوعی پادشاهی الهی بود که ریشه‌هایش به دوره یونانی مآبی برمی‌گشت. حال آنکه دولت‌های یونانی مآب پیشین خودشان چشم به اسکندر هخامنشی مآب دوخته و کاملاً متأثر از سنت‌های شرق نزدیک بودند.

## منابع و مآخذ

- بنگسون، هرمان، ۱۳۸۸، یونانیان و پارسیان، ترجمه تیمور قادری، تهران: شهر کتاب.
- بیوار، ا.د.ه. ۱۳۹۲، "تاریخ سیاسی ایران در دوره اشکانیان"، در تاریخ ایران، از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان، جلد سوم - قسمت اول، پژوهش دانشگاه کمبریج، گردآورنده: احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ۱۲۳-۲۰۰.
- روشن‌ضمیر، بهرام، ۱۳۹۵، «پرستش میترا در ایران پیش از ساسانیان»، جندی‌شاپور، شماره ۷، ۲۳-۴۰.
- ولسکی، یوزف، ۱۳۸۳، شاهنشاهی اشکانی، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- یارشاطر، احسان، ۱۳۹۲، «تاریخ ملی ایران»، در تاریخ ایران (کمبریج)، ج ۳، بخش ۱، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ۴۷۱-۵۹۲.
- Almagor, Eran, 2017, "The Empire brought back: Persianism in Imperial Greek Literature" In: R. Strootman, M.J. Versluys (eds.), *Persianism in Antiquity*, Stuttgart, 327-44.
- Appian, 1899, *The Foreign Wars*, Horace White, New York: The Macmillan Company.
- Ball, Warwick, 2000, *Rome in the East*, Routledge.



- Canepa, Matthew, 2017, "Rival Images of Iranian Kingship and Persian Identity in Post-Achaemenid Western Asia". In: R. Strootman, M.J. Versluys (eds.), *Persianism in Antiquity*, Stuttgart, 201-222.
- Cicero, M. Tullius, 1856, *The Orations of Marcus Tullius Cicero*, literally translated by C. D. Yonge, B. A. London. Henry G. Bohn, York Street, Covent Garden.
- Crone, Patricia, 1977, *Hagarism: The Making of the Islamic World*, Cambridge University Press.
- Diodorus Siculus, 1989, *Diodorus of Sicily in Twelve Volumes* with an English Translation by C. H. Oldfather. Vol. 4-8. Cambridge, Mass.: Harvard University Press; London: William Heinemann, Ltd.
- Fowden, Garth, 1993, *Empire to Commonwealth: Consequences of Monotheism in Late Antiquity*, Princeton, N.J.: Princeton University Press.
- Herodotus, 1920, *The Persian Wars*, With an English translation by A. D. Godley, Cambridge, Harvard University Press.
- Horace, 1919, *Horace, Odes and Epodes*, Paul Shorey and Gordon J. Laing, Chicago, Benj. H. Sanborn & Co.
- Lerouge-Cohen, Charlotte, 2017, "Persianism in the Kingdom of Pontic Kappadokia", In: R. Strootman, M.J. Versluys (eds.), *Persianism in Antiquity*, Stuttgart, 223-234.
- Martinez-Sève, Laurianne, 2003, "HELLENISM," *Encyclopædia Iranica*, XII/2, 156-164.
- Miller, Margaret, C., 2017, "Quoting 'Persia' in Athens", In Rolf Strootman, Miguel John Versluys (Eds.), *Persianism in Antiquity*, Göttingen: Franz Steiner Verlag, 49-67.
- Polybius, 1889, *The Histories of Polybius*, Evelyn S. Shuckburgh (Trans.), London: Macmillan.
- Plutarch, 1914, *Plutarch's Lives*, Bernadotte Perrin (Trans.), William Heinemann LTD.
- Rose, C. B., 2002, "Bilingual Trojan Iconography", in: Aslan, R., Blum, S., Kastl, G., Schweizer, F. and Thumm, D. (eds.), *Mauerschau: Festschrift für Manfred Korfmann*. Gremshalden-Grunbach: Verlag Bernhard Albert Greiner, 329-50.
- Schneider, R. M., 2007, "Friends and Foes, Orient in Rome", In: V. Sarkhosh Curtis and S. Stewart. *The Age of the Parthians. The Idea of Iran, Vol.2*. I.B.Tauris, 50-86.
- Sergueenkova, Valeria and Felipe Rojas, 2017, "Persia on their Minds: Achaemenid Memory Horizons in Roman Anatolia", In: R. Strootman, M.J. Versluys (eds.), *Persianism in Antiquity*, Stuttgart, 269-288.
- Strootman, Rolf and Miguel John Versluys, 2017, "From Culture to Concept: The Reception and Appropriation of Persia in Antiquity", In: R. Strootman, M.J. Versluys (eds.), *Persianism in Antiquity*, Stuttgart, 9-32.
- Suetonius, 1889, *The Lives of the Twelve Caesars*, An English Translation, Augmented with the Biographies of Contemporary Statesmen, Orators, Poets, and Other Associates. Publishing Editor. J. Eugene Reed, Alexander Thomson, Philadelphia, Gebbie & Co.
- Versluys, Miguel John, 2012, "Cultural Responses From Kingdom to Province: The Romanisation of Commagene, local Identities and the Mara Bar Sarapion Letter", in A. Merz and T. Tieleman (eds.), *The letter of Mara Bar Sarapion in Context*, Leiden and Boston, 43-66.

- \_\_\_\_\_, 2014a, "“Lost in the Hinterland?” The Monument on Nemrud Dağı in Its Hellenistic Context", in H. A. G. Brijder (ed.), *Nemrud Dağı: Recent Archaeological Research and Conservation Activities in the Tomb Sanctuary on Mount Nemrud*, Boston and Berlin, 600–605.
- \_\_\_\_\_, 2014b, "Archaeology of Nemrud Dağ", in C. Smith (ed.), *Encyclopedia of Global Archaeology*, New York, 5222–5229.
- \_\_\_\_\_, 2016, *Visual Style and Constructing Identity in the Hellenistic World. Nemrud Dağ and Commagene under Antiochos I*. Cambridge and New York, Cambridge University Press.
- Williams, Stephen and Gerard Friell, 2000, *The Rome That Did Not Fall. The Revival of the East in the fifth Century*, Routledge.
- Wood, Philip, 2010, *We Have No King But Christ: Christian Political Thought in Greater Syria on the Eve of the Arab Conquest (c.400-585)*, Oxford University Press.
- Woolf, Greg, 1994, "Becoming Roman, staying Greek: culture, identity and the civilizing process in the Roman east", *Proceedings of the Cambridge Philological Society*. 40. 116-143..

